



حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَيَّنَّتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۲۴) وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

﴿(۲۵)﴾

بعد از اینکه به دنیا زدگان فرمود ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغِيكُم عَلَى أَنْفُسِكُم مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾<sup>۱</sup> آنگاه دنیا را و متاع دنیا را تفسیر کردند تا صاحب نظران تفکر کنند در جریان کشتی نشسته ها فرمود به این که اینها اول سوار کشتی می شوند نسیم ملایمی می وزد و باد موافقی وزیدن می گیرد اینها کشتیشان به سرعت به طرف مقصد حرکت می کند اول سیر است بعد جری است اول نرم است، آرام است بعد تند است دفعته طوفانی می وزد و اینها احساس خطر می کنند در جریان دنیا، بخشی از آن مثالها و آن مطالب را متمثل کردند فرمودند دنیا جز این نیست بنابراین، این رأس کل خطیئه هم خواهد بود مذموم هم هست از این تمثیل برمی آید چون مثل غیر از مثل است معلوم می شود زمین و روئیدیهای زمین، فضا و بارشهای فضا، اینها هیچ کدام متاع حیات دنیا نیستند البته اینها دنیای در برابر آخرتند اینها موجودات مخلوق و آیات الهی و هر کدام هم منشأ برکات است آن عناوین اعتباری به نام

دنیاست. عمده آن است که انسان منزوی نباشد. از دنیا، منزوی باشد، نه از جامعه، نه از خدمت کردن، نه از سیاست، نه از دیانت، نه از مسائل اجتماعی، در متن جامعه باشد هر کاری که بالاخره از دست او ساخته است با تمام تلاش و کوشش انجام دهد ولی اخروی فکر کند نه دنیوی، این همان است که فرمودند «الصرط المستقیم وهو أدق من الشعر و أحد من السیف» است یعنی آدم به اینجا برسد که بفهمد و عمل بکند این کار آسانی نیست درکش از تشخیص موی باریک سخت تر است و رفتنش از حرکت روی لبه تیز شمشیر، دشوارتر بالاخره آدم باید بفهمد و عمل بکند هم فهمیدنش خیلی سخت است و هم عمل کردنش سخت است گاهی می بینید انسان چون می گوید دنیا اینچنین است به جای اینکه از دنیا منزوی شود از جامعه منزوی می شود اینها معلوم می شود که أدق من الشعر را درك نکرده است یا وارد می شود بعد می رنجد خوب دیگر رنج معنا ندارد ﴿فلا تذهب نفسك عليهم حسرات﴾<sup>۲</sup> ما موظفیم هر چه از دستمان برمی آید لله به این جامعه عرضه کنیم از آن به بعد دیگر نه تکلیف ماست و نه ما عهده دار غصه آنیم بنابراین، تشخیص اینکه انسان دارد از دنیا منزوی می شود که چیز بسیار خوبی است از جامعه و از سیاست و انقلاب جدا می شود که چیز بسیار بدی است کار آسانی نیست گاهی آدم بجای اعتدال به دام افراط و تفریط می افتد این معارف قرآنی برای همین است که ملاحظه فرمودید چون دامداری و کشاورزی اینها همه آخرت است دنیا نیست انسان برای این که آبروی خودش را حفظ بکند جامعه خودش را تأمین بکند این که دنیا نیست، آنجایی که حالا می گوید حتماً باید من مطرح شوم بلغ ما بلغ این می شود دنیا یا خدای ناکرده دست به تباهی می زند از راه باطل می خواهد به مقصد برسد این می شود دنیا، پس دنیا مثالش این است و چون مثل غیر از ممثل است پس هیچکدام از اینها دنیا نیست یعنی اگر کسی مشغول دامداری و کشاورزی است یا درس و بحث

است مشغول آخرت است دارد وظیفه خودش را انجام می‌دهد خدا به او فرمود این نعمت را که من به تو دادم حالا یا نعمت فرهنگی است یا نعمت اقتصادی است تو این کارها را بکن این هم می‌گوید چشم، هم برای حفظ آبروی خود، هم برای تولید بیشتر و تأمین نیاز جامعه، دیگر اهل احتکار و گران فروشی و کم فروشی و بد فروشی و اینها هم نیست این که اهل دنیا نیست اما اگر خدای ناکرده بیافتد در این قصه‌های من و ما و باند بازپها این دیگر افتاده در دنیا و اگر هم وارد دنیا بشود به این زودپها نه بیرون می‌آید و نه می‌تواند بیرون بیاید يك وقتی بیرونش می‌اندازند بالاخره که حالا آن از بیانات نورانی حضرت امیر سلام الله علیه که در شرح همین آیه محل بحث ذکر فرمود آن را قرائت می‌کنیم از نهج البلاغه فرمود مثل دنیا این است در آن آیه قبلی فرمود ﴿و جرین بهم بریح طيبة و فرحوا بها﴾<sup>۳</sup> اینجا ... هم فرمود ﴿فاختلط به نبات الأرض ممّا يأكل الناس و الأنعام حتّى إذا أخذت الأرض زخرفها و ازینت و ظنّ أهلها أنّهم قادنّ علیها﴾ بعد آنجا فرمود به این که ﴿جائتها ریح عاصف﴾<sup>۴</sup> این جا فرمود ﴿أتاها أمرتا لیلاً أو نهاراً﴾ این تقریباً مقابل آن است اینجا فرمود ﴿فجعلنا حصیداً﴾ این تقریباً يك تشبیهی است آن گیاههایی که درو می‌شوند محصود می‌شوند می‌گویند حصید ولی اینجا سخن از حصید نیست این تشبیه به محصود است نظیر اینکه درباره بهشت فرمود ﴿یطوف علیهم ولدان مخلدون﴾<sup>۵</sup> گاهی می‌فرماید که غلمان این يك حساب طبیعی است گاهی می‌فرماید ولدان آن غلمان بهشت که مولود کسی نیستند مولود که نیستند ولید که نیستند ولدان هم نیستند این شبیه به ولدان دنیاست از نظر نعومت و طراوت اگر تعبیر می‌فرمود غلام خوب این يك تعبیر عادی است اما تعبیر به ولدان بدون تشبیه نیست اینجا هم همینطور است حصید و اینها يك گیاهی نبودند

۳ - یونس، ۲۲.

۴ - یونس، ۲۲.

۵ - واقعه، ۱۷.

که درو شوند ولی شبیه گیاهان درو شده است که از ریشه کنده شده‌اند که مستأصل‌اند یعنی اصلشان برانداخته شد.

مطلب دیگر آن است که اینها هیچ کدام زینت انسان نیستند زینت انسان برابر سوره مبارکه حجرات که فرمود ﴿إِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾ زینت انسان در همان آن دیانت و عبادت و امثال ذلك است در سوره مبارکه اعراف جای زینت انسان را هم مشخص کرده است فرمود به این که آیه ۳۱ سوره مبارکه اعراف ﴿يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ﴾ پس زینت انسان این نیست که انسان باغ و راغی تهیه کند اینها زینت ارض است در حقیقت برای اینکه فرمود ﴿حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ﴾ بها اما زینت انسان در مسجد و نماز و عبادت و در تقرب به خداست ﴿خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ﴾ چه اینکه در آیه سوره حجرات هم فرمود ﴿حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾ اینجا هم که فرمود ﴿مَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ﴾ مشابه اینکه قبلاً هم گذشت در سوره مبارکه ای که بنام پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است یعنی سوره چهل و هفتم آیه ۱۲ به این صورت است ﴿إِنَّ اللَّهَ يَدْخُلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ اما ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ﴾ دیگر از نظر کارهای تغذیه و تولید و تنبیه و اینها که اینها مسائل مشترك بين انسان و دام است همانطوریکه يك سلسله بیماریها مشترك بين انسان و دام است این بخش را ذات اقدس اله کنار هم ذکر می‌کند یعنی آن مواد غذایی انسان و دام را کنار هم ذکر می‌کند کسانیکه دام گونه زندگی می‌کنند آنها را باهم ذکر می‌کند ﴿يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ﴾ مشابه آیاتی که قبلاً گذشت که فرمود ﴿كُلُوا

وارعوا أنعامکم<sup>۷</sup> یا ﴿متاعاً لکم و لأنعامکم﴾<sup>۸</sup> اینها که مشترکات بین انسان و دامند در آیه محل بحث هم فرمود ﴿مَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَ الْأَنْعَامُ﴾ در بخشهای دیگر هم در قرآن کریم به همین صورت اشاره شد.

دنیا نه تنها سودی به انسان نمی‌رساند برای اینکه تمام سرمایه را از انسان می‌گیرد وقتی تمام سرمایه را از آدم گرفت چیزی برای آدم نماند آنوقت او را رها می‌کند این آیه محل بحث که در سوره مبارکه یونس است شرحش در برخی از خطبه‌های نهج البلاغه به این صورت آمده، خطبه ۱۱۱ نهج البلاغه که فرمود:

«أما بعد فإنني أُنذِرُكم الدنيا فإنها حلوة جُذرة حَفَّتْ بالشهوات وَ تَحَبَّيْتُ بالعاجلة وَ راقَتْ بالقليل وَ تَحَلَّتْ بالآمال وَ تَزَيَّنَّتْ بالغرور» بعد دارد که کما قال الله تعالى سبحانه ﴿كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ﴾ که این بخش مربوط به سوره مبارکه کهف است ﴿فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ﴾ که این آیه را هم قبلاً خواندیم ﴿وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا﴾ به دنبالش این تعبیر را می‌کند این تعبیر را حتماً در نهج البلاغه ملاحظه بکنید از کلمات تقریباً مکرر نهج البلاغه است کلمات و بی موبی و بی این در نهج البلاغه درباره دنیاست فرمود دنیا نه تنها يك مزرع و مرتع خوش منظر است بلکه يك چرا گاه و با خیز هم است و با می‌دانید مثل بیماری سرطان و ایست قلبی و اینها نیست خب بالاخره يك کسی سرطان می‌گیرد یا ایست قلبی می‌گیرد محترماً می‌میرد و با جزو بیماریهای آبرو بر است بالاخره بعضی بیماریها هست که اصلاً آبرویی برای مریض نمی‌گذارد هر لحظه باید چند نفر باشند لگن بیاورند و تاس عوض بکنند یا از بالا یا از پائین يك رسوائی است فرمود دنیا اینگونه است جای موبی است موبی یعنی آدم را به و با مبتلا می‌کند در همین خطبه ۱۱۱ فرمود وضع دنیا این است که «وَ إِن جَانِبَ مِنْهَا اعْذُوبٌ وَ احْلُولِي أَمْرَ مِنْهَا جَانِبَ فَأُوبِي» یعنی اگر يك طرفش را شما می‌بینید يك حلاوتی دارد و يك طراوتی

دارد و يك زیبایی دارد يك خوشمزگی دارد طرف دیگرش هم وبا خیز است مرارت دارد تلخی دارد و وبا «و إن جانب منها اعذوب واحلولى» اگر يك طرفش گواراست يك طرفش مرّ است و تلخ و وباخیز «أمرّ منها جانب فأوبى» این کلمه وبی و أوبى در نهج البلاغه کم نیست و همه‌اش هم درباره دنیا است شما حالا چه دیده‌اید چه کسانی که در لباس ما بودند چه کسانی که در لباس دیگران بودند اگر دنیایی زندگی کردند سرانجام رسوا شدند هیچ کس بازی نکرد مگر این که دنیا او را مسلوب الحیثیه کرد و انداخت دور فرمود در خطبه ۱۷۵ که بعنوان موعظه یاد می‌کنند که «أَيُّهَا النَّاسُ غَيْرِ الْمَغْفُولِ عَنْهُمْ» حالا ممکن است خدای ناکرده بشر از معارف الهی و از احکام و حکم خدا غافل باشد ولی مدبران امر که از او غافل نیستند فرمود حالا ممکن است شما غافل باشید ولی مغفول عنه نیستید «أَيُّهَا النَّاسُ غَيْرِ الْمَغْفُولِ عَنْهُمْ وَ التَّارِكُونَ الْمَأْخُوذَ مِنْهُمْ» شما چیزی را ترك کردید خب از شما می‌گیرند «مالی أراکم عن الله ذاهبین و إلى غیره راغبین» چرا از خدا غفلت دارید و به غیر خدا پرداختید کأنکم نعم أراح بها سائم إلى مرعى وبی و مشرب دوی گویا يك دامهایی هستید که به همه طرف شما را می‌برند يك کسی جلویتان را گرفته، زمامداری تان را بعهدہ گرفت به يك چراگاه وبا خیزی می‌برد بعد هم شما را سر چشمه آبی می‌برد که آنهم بیماریزاست إلى مرعى چراگاهی که وبی است.

در کلمات قصار آن حضرت هم این فرمایش هست یعنی شماره ۳۶۷ از کلمات قصار آن حضرت به این صورت آمده «يا أَيُّهَا النَّاسُ متاع الدنيا حطام موبىء» این زمین‌های که کشاورزی است وقتی درو شده این کاههایی که می‌ماند به آن حطام می‌گویند حطیم یعنی شکسته، تا دست به آن بزنید در اثر اینکه خشک است می‌شکند اما این موبى هم هست وبا خیز هم است «يا أَيُّهَا النَّاسُ متاع الدنيا حطام موبىء» چه اینکه باز در کلمات قصار آن حضرت شماره ۳۷۶ اینچنین فرمود «إن الحق ثقیل مریء و إن الباطل خفیف وبىء» حق گرچه سنگین است اما

گواراست مریئ است یعنی با مری و دستگاه ما دستگاه فطرت ما با مری و دستگاه گوارشی درون ما خیلی هماهنگ است می‌گویند ﴿هَنِيئاً مَرِيئاً﴾<sup>۹</sup> هَنِيئاً مَرِيئاً، یعنی با دستگاه گوارشت هماهنگ باشد اما «وإن الباطل خفیف» سبک است اما وبا دار است این است که يك چیز آبرو بری است بالاخره برای کسی آبرو نمی‌گذارد لذا گفتند عاقل کسی است که این را رها کند اما فهمیدنش خیلی سخت است که کجا انسان رها بکند چه چیزی را رها بکند یکوقت است می‌گوید من در این مسائل نیستم نخیّر در مسائل باید باشید در متن جامعه هم باید باشید شرکت هم بکنید رأی هم بدهید منتها نشد نشد، شد شد اینطور نیست که حالا آدم بیش از این وظیفه داشته باشد باید مشورت بکند بررسی بکند کنترل بکند، رعایت کند، همه جوانب را رعایت بکند سیر واعلی اسم الله و همه کارها همینطور است اختصاصی به مسائل سیاسی ندارد در مسائل اجتماعی هم همینطور است اما حالا نشد نشد.

سؤال جواب: هر دنیا زده‌ای بله گاهی ممکن است ذات اقدس اله آبروی کسی را به حکم و مصالحی حفظ بکند جای دیگر سر در بیاورد آن معلوم نیست گاهی کسی پسر خوبی یا پدر خوبی دارد شما می‌بینید خضر راه همیشه هست ما که از اسرار عالم با خبر نیستیم که وجود مبارك موسى سلام الله علیه به خضر سلام الله علیه گفت که اینجا که حاضر نشدند ما مهمان این‌ها شویم ﴿لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْراً﴾<sup>۱۰</sup> حالا داری معماری می‌کنی و بنایی می‌کنی و ما را هم دستور می‌دهی که این دیوار در شرف ویرانی را بچینیم بالاخره آنها که حاضر نبودند ﴿فَأَبْأَى أَنْ يُضَيَّفُوهُمَا﴾<sup>۱۱</sup> ما هم خسته از راه رسیدیم آنها هم را ما بعنوان مهمان قبول نکردند شما دارید اینجا کارگری می‌کنید چه بهتر اینکه يك مزدی بگیری مشکلمان هم حل شود ﴿لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْراً﴾ فرمود این حرف را نزن اسراری دارد و مانند آن بعد بالاخره روشن شد که ﴿أَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَ

۹ - نساء، ۴.

۱۰ - کهف، ۷۷.

۱۱ - کهف، ۷۷.

كان أبوهما صالحاً فأراد ربك أن يبلغا أشدهما ويستخرجا كنزهما ﴿١١﴾ فرمود این دیوار مال دوتا بچه یتیم بود زیرش هم گنج بود حالا گفتند منظور از گنج، کلمات حکیمانه بود و نسخ خطی بود و این‌ها درباره گنج مطالب دیگری است فرمود بالاخره اینها بی سرپرست بودند اگر دیوار ویران می‌شد و رهگذر می‌آید و زیرش پیدا بود بالاخره این گنج را می‌گرفتند اینها بچه یتیم‌ها بی سرپرست هستند بچه یتیم در عالم زیاد است همیشه خضر سراغ آنها نمی‌رود ولی ﴿وكان أبوهما صالحاً﴾ فرمود پدر این بچه‌ها آدم خوبی بود حالا گرچه مرحوم امین الاسلام و دیگران نقل کرده اند که جد هفتم بود یا هفتادم فرمود پدرش چون آدم خوبی بود این بچه‌ها نباید بی سرپرست باشند من آمدم اینجا این کار را بکنم این خضر راه همیشه هست اینگونه نیست که ذات اقدس اله یک نسلی بخواهد خیر آدمی را حفظ کند ما واقعاً اگر آدم خوبی باشیم تا هفتاد نسل فرزندان ما بالاخره ویلان نمی‌شوند حالا آنروز خضر بود امروز وجود مبارک ولی عصر است و شاگردان او هستند این امدادهای غیبی همیشه در راه است و ذات اقدس اله همان خدای زمان خضر و موسی است اینطور نیست که آن وقت رعایت کند الآن رعایت نکند هیچ کس کار خیر نمی‌کند مگر اینکه خدا یک روزی به او پاداش می‌دهد حالا اگر یک وقتی خدای ناکرده پای کسی لغزید ممکن است در اثر داشتن پدر خوبی و برادر خوبی و جد خوبی یک حیثیتی را خدا رعایت بکند آبرو را حفظ بکند اینچنین نیست که تمام اسرار قضا و قدر پیش آدم باشد که ما هستیم و اطلاعات آیه و عمومات آیه، سر قضا و قدر با آیات حل نمی‌شود آنها قضایای شخصی است آیه کلی می‌فرماید این، در آیات دارد مگر کسی که اینچنین باشد ﴿وكان أبوهما صالحاً﴾ اما حالا اینکه أبوهما صالح بود یا نبود آن را دیگر انسان از اطلاق آیه و عموم آیه دست نمی‌آورد بلکه ممکن است ذات اقدس اله آبروی یک عده را حفظ بکند روی مصالحی که ﴿لایعلمها إلا هو﴾<sup>۱۲</sup>.



سؤال جواب: بله، گاهی فرزندان ناصالحند ﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ يُخْرِجُ الْحَيَّ﴾ اسرار قدر معلوم نیست غرض آن است که گاهی ممکن است فرزند آدم عادی باشد اما پدرشان برای اسلام خیلی زحمت کشیده، خدا بالاخره می‌خواهد يك طوری جبران بکند فرمود ﴿كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا﴾<sup>۱۳</sup> حالا این را ملاحظه بفرمائید ذیل این آیه مرحوم امین الاسلام رضوان الله علیه نقل می‌کند حالا یا هفتادم بود برخی نقل کردند جد هفتم بود هیچ وقت فراموش نمی‌شود کار خیر ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾<sup>۱۴</sup> و این خضر راه هم همیشه هست.

سؤال و جواب: اینها جزء شریعت و منهاج نیست اینها جزء سنتهای الهی است یکوقت است که مثلاً آدم کدام طرف نماز بخواند و چند رکعت نماز بخواند چند روز در سال روزه بگیرد و مفطراتش چیست اینها جزء شریعه و منهاج است که به اختلاف شرایع و مذاهب عوض می‌شود اما اینها جزو سنتهای الهی است چون اینچنین بود ﴿فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا﴾<sup>۱۵</sup>.

مطلب دیگر اینکه چون رحمت و نعمت الهی کنار هم است تبشیر و انذار الهی کنار هم است وعد و وعید کنار هم است ثواب و عقاب کنار هم است و بالاخره بهشت و جهنم کنار هم است بعد از جریان حیات دنیا و آن خطر تلخ نیازدگی فرمود ﴿وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ﴾ اینکه فرمود ﴿وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ﴾ يك دعوت عمومی است در بحث دیروز ملاحظه فرمودید که به چه مناسبت بهشت را دارالسلام می‌گویند گاهی در قبال بهشت، دار الفاسقین آمده چه اینکه بهشت، دار المتقین است اینها تعبیرات قرآن کریم است و بالاخره انسان وقتی ان شاء الله به بهشت رسید دار القرار است آنجا آرامگاه است و گرنه قبر و برزخ و اینها در راه است اینها منزل مستقر نیستند راه هستند نه منزل، آنجایی که دار القرار است جایی است که انسان وقتی به آنجا رسید دیگر از آنجا منتقل نمی‌شود لذا

۱۳ - کهف، ۸۲.

۱۴ - مریم، ۶۴.

۱۵ - کهف، ۸۲.

از بهشت و امثال بهشت به دار القرار یاد می‌شود دار الخلد یاد می‌شود از نظر اینکه، اینها دائمی هستند و منقرض نمی‌شوند دار القرار و دار الخلد و مانند آن، از این جهت که متنعمان آنجا مردان با تقوا هستند بعنوان دار المتقین یاد می‌شود در قرآن کریم، از آن جهت که فضای آن عالم از هر آفت و عیب و نقصی مصون است دار السلام یاد می‌شود و از آن جهت که خود سلام از اسمای حسناى ذات اقدس اله است و بهشت هم مال اوست چه اینکه برخی از روایات به داری تعبیر شده است لذا دارالسلام است اضافه دار به سلام به معنای الله که ﴿السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر﴾<sup>۱۶</sup> که در بخش پایانی سوره مبارکه حشر آمده نظیر بیت الله نظیر ناقة الله و مانند آن است که این اضافه تشریفی است اگر بیت الله اضافه تشریفی است دار الله هم اینچنین است داری هم اینچنین است دار السلام هم اینچنین است گاهی منظور از دار السلام خود بهشت است نه لقاء الهی، نظیر آنچه در سوره مبارکه انعام جمع کرده بین دارالسلام و عند رب یعنی آیه ۱۲۷ سوره مبارکه انعام این است که ﴿لهم دار السلام عند ربهم و هو وليهم بما كانوا يعملون﴾ اینها که مؤمنانند در صراط مستقیمند دار السلام مال اینهاست و عند رب هم هستند یعنی اینها از دو نعمت برخوردارند یکی همان ﴿جنّات تجري من تحتها الأنهار﴾<sup>۱۷</sup> است یکی لقاء الله است هم جنّات حسی دارند بهره‌های حسی دارند هم بهره‌های عقلی دارند که در سوره مبارکه قمر فرمود ﴿إنّ التّقين في جنّات و نهر \* في مقعد صدق عند مليك مقتدر﴾ منتها حالا فرق می‌کند تا بهشتی کی باشد يك وقتی بهشتی، اول به فکر منعم است بعد به فکر نعمت، برخی‌ها برعکسند اول به فکر نعمتند بعد به فکر منعم، آنهایی که به فکر منعمند بعد به فکر نعمت، نظیر آسیه این زن بزرگوار دعای او این است که ﴿ربّ ابن لی عندك بيتاً في الجنّة﴾<sup>۱۸</sup> اول سخن از جار است بعد سخن از دار، اول عندك را تثبیت می‌کند بعد سخن از بهشت ﴿ربّ ابن لی عندك بيتاً في الجنّة﴾ اما

۱۶ - حشر، ۲۳.

۱۷ - بقره، ۲۵.

۱۸ - تحریم، ۱۱.

خیلی ها هستند که نه ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ \* فِي مَقْعَدِ صَدَقٍ عِنْدَ مُلْكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾ آیه محل بحث هم مال توده مردان تقواست که فرمود ﴿وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ﴾ اما ﴿وَيُعْطَى مِنْ يَشَاءٍ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ می گویند این یهدی به منعم است و آن یدعو به نعمت است بالاخره همّتھا فرق می کند برخی منعم را می طلبند و در جوار او نعمت را، برخی نعمت را می طلبند و در بالای لقای منعم را این است که این آیات مختلف است در آیه ۱۲۷ سوره مبارکه انعام به این صورت آمده است ﴿لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ يك بياني سيدنا الاستاد مرحوم علامه طباطبایی رضوان الله عليه در ذیل همین آیه ﴿وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ﴾ از صاحب المنار نقل می کنند و بعد ردّ می کنند آن فرمایش صاحب المنار اینجا نیست در جای دیگر مرقوم داشته اند سیدنا الاستاد می فرماید که دعا با ندا فرق می کند بالاخره ندا، صوت است، لفظ است یا دور یا نزدیک یا کوتاه یا بلند یا آهنگ و صوت و لفظ و اینها همراه است دعا یعنی خواندن، خضوع توجّه ولو انسان با لفظ نخواند همین که خود را در پیشگاه ذات اقدس اله نصب کرد و عرضه کرد گاهی بصورت عبادت، گاهی بصورت استقبال این می شود دعا، دعا نصب العبد نفسه اتّجاه مولی همین تقرّباً إلیه سبحانه تعالی، آنگاه ﴿أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾<sup>۱۹</sup> را شاهد قرار می دهد می فرماید ﴿أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ طبق این آیه & هر عبادتی دعاست چه اینکه هر دعایی هم عبادت است ﴿أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ خوب اگر دعا عبادت نیست آن علت با این معلول آن دلیل با این مدلول که هماهنگ نیست مدعای شما این است که شما باید اهل دعا باشید ﴿أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ دلیلتان چیست؟ دلیل شما این است که آنهایی که اهل عبادت نیستند مستکبرند حالا شما مدعایتان این است که دعا چیز خوبی است دلیلتان این است که اگر کسی اهل عبادت نباشد مستکبر است معلوم

می‌شود دعا عبارت اخری از عبادت است دیگر ﴿ادعونی أستجب لکم﴾ این صدر آیه ﴿ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین﴾ بیان سیدناالاستاد این است که دعا عبادت است جناب صاحب المنار می‌گوید که صیام که دعا نیست ایشان می‌فرمایند اگر دعا معنای خواندن، و آهنگ و صوت و لفظ باشد آن نداست و غیر از دعاست ما یک ندا داریم یک دعا داریم که دعا با عبادت هماهنگ است اما بین ندا و دعا خیلی فرق است شما ببینید همان اوائل مناجات شعبانیه اینها مرزها را با هم جدا کرده خدایا اجابت بکن «إذا دعوتک» «واسمع دعائی إذا دعوتک» «واسمع ندائی إذا نادیتک» ندا چیز دیگر است دعا چیز دیگر است گاهی در ندا آن تضرع و ناله و استغاثه و اینها هم تعبیه شده است ولی بالاخره ندا غیر از دعاست ایشان می‌فرمایند ذهن شریف شما متوجه نداست بله ندا نمی‌شود گفت که مثلاً صیام نداست مگر به عنایت اما دعا یک چیز دیگر است وقتی انسان در پیشگاه خدا ایستاده است دارد عرض ارادت می‌کند خضوع می‌کند این دعا است.

سؤال: جواب: گاهی به لحاظ مضمون ممکن است که بعضی از نداها، دعا باشد اما هر دعایی، ندا نیست اما بر اساس ضامن یعنی آن لفظ اینها مطلق هستند هر جایی که دعا هست این الفاظ، این ندا اگر چنانچه که مضمونش خواندن باشد دعا هست و اگر نباشد دعا نیست مگر اینکه ما دعا را خیلی توسعه بدهیم از این جهت ندا می‌شود مطلق برای اینکه دعا را هم شامل می‌شود و غیره را شامل می‌شود به لحاظ لفظ نه آن می‌شود عموم و خصوص من وجه برای اینکه گاهی دعا هست نصب و وجه هست ولی ندا نیست گاهی آمیخته با الفاظ است هم نداست هم دعا، البته اگر جایی ندا بود یقیناً دعا هم هست خواندن هست قهراً از این جهت این ندا می‌شود مطلق نه من وجه برای اینکه هر جا ندا باشد خدا را ما بخوانیم منادای ما خدا باشد دعا هست ولی در بعضی از موارد دعا هست و ندا نیست البته مثل همان صیام و امثال. ذلك، افعال عبادی اینها دعا هستند نصب العبد نفسه اتجاه المولا تقريباً إلیه

هست و اما ندا نیست به هر تقدیر فرمود خدا به دار السلام دعوت می‌کند این نظیر ﴿هَدَىٰ لِلنَّاسِ﴾ است اما ﴿وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ آنجا به صورت موجه کلیه هست حذف متعلق هم مفید عموم است یدعوا کی را دار السلام را چون متعلق حذف شده است نشانه عموم است یعنی یدعوا جميع الناس نظیر ﴿هَدَىٰ لِلنَّاسِ﴾ اما حالا که را راهنمایی می‌کند هر که را که خودش بخواهد این مشیّت الهی برابر با حکمت است این يك هدايت پاداشی است آن هدايت ابتدایی که با دعا هماهنگ است نظیر ﴿هَدَىٰ لِلنَّاسِ﴾ ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ﴾ ﴿هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾ و مانند آن هدايت الهی دیگر مربوط به مشیّت خاص نیست با مشیّت عمومی خدا همراه است او خواسته که همه را هدايت بکند و کرده دیگر، فرمود ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًىٰ لِلنَّاسِ﴾ ﴿هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ﴾ ﴿هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾ و مانند آن، هیچ کس نیست که خدا او را هدايت نکرده باشد.

سؤال: جواب: معلوم می‌شود این سلامی که در سوره مبارکه انعام هست به معنی الله نیست دار سلام است وگرنه اگر به معنای الله بود دیگر نمی‌فرمود ﴿لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ﴾ اما اینجا چون این قید را ندارد دو تا احتمال را تحمل می‌کند هم دارالسلام یعنی دارالله چون سلام از اسمای حسناى الهی است هم دارالسلام یعنی داری که خودش سالم است از آفات و عیوب و نقص‌هاست که وجوه چهارگانه‌اش در بحثهای دیروز گذشت ﴿وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ این یهدی هدايت پاداشی است نه هدايت ابتدایی، هدايت پاداشی نظیر اینکه فرمود ﴿إِنْ تَطِيعُوهُ تَهْتَدُوا﴾<sup>۲۱</sup> یا ﴿وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ﴾ این هدایت‌های پاداشی است. هدایت‌های پاداشی را خودش می‌داند به که بدهد و مشیّت او هم برابر با حکمت تدوین می‌شود این بیان نورانی امام سجاد سلام الله علیه در صحیفه سجاده شاهد این جمع است که فرمود «یا من لا تبدّل حکمته الوسائل» ای خدایی که هر وسیله‌ای که

دیگران به آن وسیله متوسل شوند که بخواهند تو کاری را برخلاف حکمت بکنی نمی‌کنی «یا من لا تبدل حکمتَه الوسائل» پس او حکیمانه کار می‌کند و مشیت او هم حکیمانه است گرچه بصورت قضیه مهمله فرمود که در حکم قضیه جزئی است یعنی یهدی بعض الناس را اما ما یقین می‌دانیم که آن بعض الناسی که هدایت آنها، راهنمایی آنها و گرایش قلبی آنها برابر با حکمت است خدا هدایت می‌کند گاهی می‌بینید يك عدّه اصلاً هر کاری که می‌کنند می‌خواهند اینها را بفربیند یا وسیله انحراف آنها را فراهم می‌کنند می‌بینند از دستشان در می‌روند نسبت به انحراف، اینها يك بد بینی دارند که مایل نیستند قلبشان نمی‌کشد اینکه قلبشان نمی‌کشد معلوم می‌شود قلب در اختیار کسی دیگر است این بیان را مرحوم صاحب وسائل رضوان الله علیه در کتاب شریف وسائل در بحث قضا آنجا ذکر کرد. آنجا بابی را عنوان کرده است که قاضی بالاخره باید از ایمان و بینات کمک بگیرد و حق را به ذی حق برساند گاهی در اثر تعارض بینات یا تعارض ادله دیگر یا پیچیده بودن پرونده بالاخره قاضی، گیر می‌کند نمی‌فهمد حق با کیست گاهی مغالطات وکیل هست گاهی مغالطات موکل هست در آنجا روایت است که معصوم سلام الله علیه فرمود «استفتی قلبك» بین دلت چه می‌گوید این يك راه فقهی نیست البته قاضی می‌تواند به علم خود عمل کند آن راه دیگر است گاهی شواهد بقدری پیچیده است که علم عادی برای قاضی کار آسانی نیست فرمود يك راه دیگری هم هست همه اینها نه غالب همه معارف قرآن کریم اینطور است که ﴿لَا يَسَّهٖ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾<sup>۲۲</sup> بالاخره انسان بخواهد يك مطلبی را بفهمد باید در آن طاهر باشد وگرنه اینطور نیست که معارف قرآن معالی قرآن، حقائق قرآن بدست هر ناپاکی برسد اینطور نیست فرمود «استفتی قلبك» يك دل پاکی داشته باش که در روز خطر به دردتان بخورد این دل پاك بدست دیگری است فرمود اگر شما راه طهارت را تأمین کردید او نمی‌گذارد آلوده شوید گاهی

می بینید که انسان خدا را شاکر می شود که در آن واقعه عده زیادی خواستند او را فریب بدهند نشد او برهانی نداشت که از دست اینها در بیاید ولی می دید میل ندارد این يك طهارت روانشناختی است نه طهارت منطقی، طهارت منطقی این است که آدم می داند فلان چیز حرام است بین الغی است روشن است که حرام است و دارد پرهیز می کند یا می داند که اینها باندند پرهیز می کند این يك طهارت منطقی است دلیل هم دارد چرا نمی کنی و چرا نمی گویی برای اینکه اینها فاسدند و غرضشان این است يك وقت است يك طهارت روانی است نه منطقی، یعنی يك کسی را می خواهند فریب بدهند با يك ظاهر خوبی به تعبیر قرآن کریم يك عده هستند که دنبال آدم می آیند ﴿وإن يقولوا تسمع لقولهم﴾<sup>۲۳</sup> این وقتی حرف می زند حرفشان گیراست به حسب ظاهر منطقی حرف می زنند حق به جانب حرف می زنند به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اینها طوری حرف می زنند که تو گوش می دهی، گوش می دهی یعنی قبول می کنی وگرنه هر کسی حرف می شنود دیگر اینکه فرمود و ﴿إن يقولوا تسمع لقولهم﴾ یعنی گوش می دهی، می گوئیم فلان کس حرف مرا گوش داد یعنی قبول کرد فلان کس حرف مرا گوش می دهد یعنی قبول نمی کند اینکه سمع فیزیکی نیست که آهنگش به گوشت می رسد یا نمی رسد خوب هر کسی حرف می شنود آدم می شنود این نظیر این است که می گوئیم خدا سميع الدعاء است که قبلاً هم بحث گذشت خدا سميع الدعاء است یعنی چه؟ یعنی حرفها را می شنود دعا ها را می شنود خوب غیبت را هم می شنود دروغ را هم می شنود سميع الدعاء است یعنی گوش به دعای می دهد ما هم در تعبیرات عرفی داریم می گوئیم فلان کس گوش به حرف ما نمی دهد و فلان کس به حرف ما گوش می کند یعنی قبول می کند خدا سميع الدعاء است یعنی گوش به حرف داعی می دهد و قبول می کند نه سميع الدعاء است یعنی کار فیزیکی انجام می دهد او سميع الغیبة و سميع النمیمه هم هست اینکه ذات

اقدس اله به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اینها طرزی حرف می زنند که وقتی حضور تو آمدند تو گوش می دهی تو می شنوی یعنی گوش به حرف آنها می دهی ﴿وإن يقولوا تسمع لقولهم﴾ خوب اینها با این فریکاریشان می آیند زید را فریب بدهند هر کاری می کنند می بینند نمی شود زید هم دلیلی ندارد که اینها را ساکت کند ولی می بینیم مایل نیست این مایل نبودن همان است ﴿و من يؤمن بالله يهد قلبه﴾<sup>۲۴</sup> بعدها خدا را شاکر است سجده شکر بجا می آورد که خوب شد من به دام اینها نیفتادم در چنین حالی معلوم می شود دیگری آدم را حفظ کرده دیگر چون ظاهر الصلاح هستند حرفهای دلپذیری هم دارند حرفهایشان شنیدنی است و گوش کردنی است آدم هم که دلیل ندارد برخلاف آنها ولی می بینید نمی پذیرد این همان است که فرمود «استفتی قلبك» از دلت پیرس يك جایی را انسان طاهر نگه بدارد برای روز مبادا که فرمود ﴿ويهدى من يشاء إلى صراط مستقيم﴾.

والحمد لله رب العالمين